

## از بیشتر نویسی تا بهتر نویسی

محمد اسفندیاری

به هم بیامیزد. آن که می خواهد بهتر بنویسد، هزار و یک بند بر دست و پا دارد و با آنها نمی تواند بیشتر بنویسد؛ اما کسی که در بند آن بندها نباشد، چون برق و باد می نویسد.

پس باید انتخاب کرد، و از خواننده چه پنهان که نویسندگان روزگار ما انتخاب کرده اند؛ اما نه بهتر نویسی، که بیشتر نویسی را! امروزه در مقایسه با گذشتگان کتاب ها پربرگ تر شده است، ولی کم بارتر. تألیف بیشتر شده است، ولی تحقیق کمتر.

بیشتر نویسندگان بیشتر نویس شده اند و بیشتر نویسی بر بهتر نویسی غلبه دارد و بهتر، بیشتر نوشتن شمرده می شود تا بهتر نوشتن. البته کسی در سخن چنین نمی گوید، اما ملاک نه سخن، که سیر و سیره است. سیره نویسندگان گواه است که آنان با سرعت سیر می کنند و به جای معدودی کتاب بهتر، به چند ده کتاب بیشتر می پردازند.

از میان چندین و چند عیب پرنویسی، یک عیب بزرگش این است با آن، مسئله ای حل نمی شود و گره از چیزی گشوده نمی گردد. هر پرنویسی لاجرم به کلی گویی می پردازد و با کلی گویی، نکته ای فراچنگ نمی آید. کلیات را غالباً می دانند و عده ای نوشته اند و با دوباره نوشتن آن، مجهولی به معلوم تبدیل نمی شود.

از آنجا که پرنویس مجال تحقیق ندارد، در هر موضوعی که می نویسد، به همان کلیات اکتفا می کند. به کاغذ نوک می زند و می گذرد. زوایا و خبایای موضوع را نمی کاود و ابعاد و اضلاع آن را نمی نگرد. هیچ گاه پرنویس تا «هم فیها خالدون» نمی رود و به افق های دور یا نادیده مسانده، چشم نمی دوزد. در هر

هر چه نویسندگان پیشتر می آیند، بیشتر می نویسند. امروزه پرنویسی هنجار شده است، بلکه افتخار. کسی نویسنده شمرده می شود که در کارنامه اش چند ده کتاب باشد و هر چه بیشتر، بهتر. نویسندگان در مسابقه ای اعلام نشده، قلم بر کاغذ می دوانند و به رخ یکدیگر می کشند. عصر سرعت، نویسندگان را نیز فریفته و به سرعت در نوشتن واداشته است. برای پرنویسان مهم نیست که از چه و چگونه می نویسند، مهم این است که چقدر می نویسند؛ از هر چه باشد، باشد؛ و هر گونه باشد، باشد.

امروزه قبح پرگویی از میان رفته و، به گفته عبیدزاکانی، «مذهب منسوخ» شده است. گویا دانشوران می پندارند که آن همه مذمت از پرگویی، متوجه جاهلان است که چون سخن بگویند، غلط می گویند؛ حال اینکه مرجع ضمیر پرگویی، دانشوران هستند که گفتن را وظیفه خود می دانند. به اینان گفته شده است که بگویید، اما کم و گزیده بگویید. جاهلان به سکوت دعوت شده اند و عالمان به کم گویی.

جمع بیشتر نویسی و بهتر نویسی ممکن نیست و آنان که بسیار می نویسند، آثارشان سرشار از خبط و خطاست. میان این دو، نسبت عکس است: آن که بیشتر می نویسد، نمی تواند بیشتر بنویسد و آن که بهتر می نویسد، نمی تواند بیشتر بنویسد. از این قاعده می توان به «قاعده عکس کم و کیف» یاد کرد؛ یعنی هر چه به کمیت افزوده شود، از کیفیت کاسته می شود و هر چه کیفیت بهتر شود، از کمیت کاسته می شود. این قاعده در عرصه نوشتن کاملاً صادق است و کسی نمی تواند بیشتر نویسی و بهتر نویسی را

موضوعی فقط غوطه می خورد، اما غرق نمی شود. از سطح نمی گذرد و به عمق نمی رود و گوهری به دست نمی آورد.

اگر صد پرنویس در یک موضوع چیزی بنویسند، باز هم آن موضوع در خور تحقیق است؛ زیرا آنها به کلیات می پردازند و از گوشه ها و پوشیده ها سخنی نمی گویند. پرنویسان برای دیگران مجال سخن را باز می گذارند؛ اما بهتر نویسان مجال سخن را تنگ می کنند و در پی ایشان به ندرت می توان چیزی جدید گفت.

عیب دیگر پرنویسی این است که نویسنده را به خطا می کشاند. لازمه پرنوشتن، به سرعت نوشتن است و لازمه به سرعت نوشتن، از دقت گذشتن است و حاصل از دقت گذشتن، در خطا افتادن. برخی خطاهای انسان نه از آن روست که جایز الخطاست، بلکه از این روست که سر به هواست. اگر انسان اندکی دقیق شود، به ورطه برخی خطاها نمی افتد.

پرنوشتن یعنی دقت را فرو گذاشتن و این را گذاشتن، یعنی به خطا افتادن. امیرالمؤمنین به ما آموخته است: «مَنْ كَثَرَ كَلَامَهُ كَثَرَ خَطَاؤُهُ»؛ یعنی هر که سخنش بسیار شود، خطایش بسیار شود. «نیز آن حضرت فرموده است: «مَنْ أَكْثَرَ أَهْجَرَ؟» یعنی هر که بسیار گوید، یاوه گوید».

آموزنده تر از این سخن امیرالمؤمنین، سیره اوست. نه فقط وی، که همه پیشوایان اسلام، که ما آنها را معصوم می شماریم، کم گو بودند. خطابه های آنان از چند دقیقه تجاوز نمی کرد و نامه هایشان بیش از چند صفحه نبود. همه خطبه ها و نامه ها و گزین گویه های امیرالمؤمنین که گردآوری شده، در حدود ده جلد است.

پیشوایان سخن بر آن اند که کم گفتن و نیکو گفتن، بهتر است از بسیار گفتن و آن را بر باد دادن. سعدی گفته است:

کم آواز هرگز نبینی خجل  
جوی مُشک بهتر که یک توده گل  
حذر کن ز نادان ده مرده گوی  
چو دانا یکی گوی و پرورده گوی

سنائی نیز گفته است:

در سخن دُر بیایدت سفتن  
ورنه گنگی به از سخن گفتن  
همچنین نظامی گفته است:

سخن گفتن آنگه بود سودمند  
کزان گفتن آوازه گردد بلند

کتاب های نویسندگان را گاهی سنجش می کنند و گاهی شمارش. می گویند فلان نویسنده، ده یا بیست یا پنجاه کتاب نوشته است. اما عدد، مهم نیست، بلکه محدود، مهم است. ملاک در سنجش آثار نویسندگان، نه تعداد آنها، که وزن علمی آنهاست. کتاب های نویسندگان را نباید شمرد، بلکه باید وزن کرد. یک کتاب وزین بهتر است از صد کتاب میان تهی. با یک کتاب گرانسنگ می توان یک ملت را اشباع کرد، ولی با صد کتاب سست بنیاد نمی توان یک نفر را سیراب ساخت.

سرانجام عوام نیز فهمیده اند که فرزند کمتر، بهتر است و آنان را بهتر می توان پرورد. اما عجیب است که برخی خواص (نویسندگان)، نفهمیده اند که کتاب کمتر، بهتر است و بهتر می توان آنها را پرداخت. قیاس مع الفارق نیست، بلکه همان منطقی که فرزند کمتر را لازم می شمارد، کتاب کمتر را نیز ضروری می سازد. نویسنده ای که در یک سال سه کتاب می نویسد، مانند کسی نیست که در سه سال یک کتاب می نویسد. نویسنده نخست، اگر هم بخواهد، فرصت نمی کند کتابش را بهتر سازد. می نویسد و می گذرد و کتابی خوب برجای نمی گذارد.

بسیار نویسی، تفتن و تذوق است و اگر صریح تر بخواهیم گفت، باید گفت که نوعی شهوترانی علمی است. بسیار نویسی یعنی به هر چیزی نوک زدن و به هر موضوعی سرک کشیدن و در هر مسئله پرسه زدن. نتیجه این شهوترانی، اشباع شدن نویسنده است و تشنه ماندن خواننده. بسیار نویسان، خواننده را، به لحاظ علمی، سیراب نمی کنند. آنان کلی گویی می کنند، از چیزی می گویند و از چیزهایی نمی گویند، موشکافی نمی کنند و به گوشه ها و پوشیده ها نمی پردازند و بدین سان، خواننده کنجکاو و تشنه را اشباع نمی کنند.

اگر نویسنده ای به دام شهوترانی علمی نیفتد، نیرویش هرز نمی رود. با تمرکز در معدودی کتاب، از همه نیرویش استفاده می کند. حاصل کارش، به لحاظ کمیت، بسیار نمی شود، ولی به لحاظ کیفیت، برتر می شود.

پس بر نویسندگان است که یکسره به کیفیت کتابشان بیندیشند و گوشه چشمی به کمیت نکنند. چه بسا فردی ده ها کتاب نوشته است و با وجود این، نه او را می توان محقق دانست و نه مؤلف، بلکه باید «متفتن» و «مسود» شمرد؛ همین و بس.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۴۹.

۲. همان، نامه ۳۱.



به گفته جبران: «درختان شعرهایی هستند که زمین بر آسمان می نگارد. ما آنها را بر زمین می افکنیم و تبدیل به کاغذ می کنیم تا بتوانیم پوچی خویش را در آنها ضبط کنیم»<sup>۳</sup>.

پرنویسی چند علت دارد: یک علتش که ناشناخته مانده، این است که عده‌ای با بسیار نوشتن، بر توانایی خود در عمیق نوشتن، سرپوش می گذارند. از میان نویسندگان، عده‌ای هستند که اساساً نمی توانند یک کتاب تحقیقی بنویسند و در نتیجه، رعد و برق بی باران می زنند. آن قدر مایه دارند که بنویسند، ولی آن قدر توانایی و بردباری ندارند که اثری سرآمد خلق کنند. حاصل اینکه بیشتر و بیشتر می نویسند و می خواهند با بیشتر نویسی، ناتوانی خود را در بهتر نویسی جبران کنند. این گونه پرنویسی، مانند خرقه پوشی کسی است که خرقه پوشیدنش نه از سر دینداری، که برای پوشش گذاشتن بر عیب هایش است. دور از حافظ، ولی همو می گفت:

خرقه پوشی من از غایت دینداری نیست

پرده‌ای بر سر صد عیب نهمان می پوشم

می دانیم که تیرانداز خوب به هدف می زند. اما عده‌ای چون نمی توانند به هدف بزنند، تیر هوایی شلیک می کنند. لونه تفتنگ را گاهی به این طرف و گاهی به آن طرف، ولی رو به هوا، نشانه می گیرند و پی در پی شلیک می کنند. حکایت برخی پرنویسان همین حکایت است. چون نمی توانند اثری ارزنده بیافرینند، آثاری فراوان می نویسند. این کار، همان تیر هوایی زدن است. به این در و آن در زدن است و هدف را نزدن.

از آنچه گفته شد، نتیجه‌ای می توان گرفت: نویسندگانی که می توانند بهتر بنویسند، اما بیشتر می نویسند، توان و استعداد خود را عاطل و ضایع می کنند. این عده، خود را در کنار نویسندگانی قرار می دهند که چون نمی توانند بهتر بنویسند، بیشتر می نویسند. باری، پرنویسی چه استعدادهایی را که تباه و تلف می کند. از میان نویسندگان معاصر، چند نفر هستند که نخستین آثارشان گرانسنگ بود، اما از هنگامی که به ورطه پرنویسی افتادند، آثاری بی ارزش پدید آوردند و توش و توانشان را تلف کردند.

علت دیگر پرنویسی، زیاد شدن رسانه هاست و زیاده خواهی آنها از نویسندگان. روزنامه‌ها، مجله‌ها، رادیو و تلویزیون خوراک می خواهند و دست دراز می کنند و برخی نویسندگان دست به دستشان می دهند. به اینها باید افزود کنگره‌ها و سمینارها و همایش‌ها را که خوراکشان مقاله است و یکسره «هل

من مزید» می گویند. امروزه فرمان برخی نویسندگان در دست رسانه هاست. به فرمان این و فرموده آن و خواهش فلان بهمان می نویسند. نوشته‌هایی که شتابانه و یکبار: خلق می شود و یک بار مصرف می گردد.

چه بسیار نویسندگانی که برای این روزنامه می نویسند و کارشان که تمام نشده، برای آن مجله می نویسند. به سفارش فلان کنگره چیزی می نویسند و در میان کار، برای فلان سمینار می نویسند. همه این رسانه‌ها محدودیت زمانی دارند و نویسندگان موظف اند در طی چند روز یا چند ماه، قلم بر کاغذ بزنند.

رسانه‌ها زیاد شده‌اند و زیاد می خواهند و می دانند که با این خواهش نباید به کیفیت اولویت دهند. سفره‌ای انداخته‌اند و باید خواراکی بر آن نهند و چندان در بند چگونگی شستن و پختن آن نیستند. همین که خوردنی باشد و حداکثر اینکه لذیذ باشد، کافی است.

در گذشته که این همه رسانه نبود، دانشوران در گوشه‌ای می نشستند و سال‌ها از نقد عمر را صرف یک کتاب می کردند. پیداست که حاصل کار آنها، با محصول نویسندگانی که سفارشی - فرمایشی می نویسند، تفاوت از کجاست تا به کجا. تفاوت از بهتر نویسی تا بیشتر نویسی است؛ از کار دل تا کار گل. علت دیگر پرنویسی، حق تألیف است و زندگی کردن از طریق آن. نویسندگانی که به حق تألیف وابسته‌اند، اگر هم دوست داشته باشند و اگر هم توانایی داشته باشند، باز هم نمی توانند آثاری عمیق فراهم کنند. مجبورند و محکوم‌اند که بیشتر بنویسند تا چرخ زندگی شان بچرخد.

نویسنده موفق یعنی خالق اندیشه و ادبیات. و اندیشه و ادبیات جز با تأمل و تأتی آفریده نمی شود؛ اما نویسنده‌ای که برای حق تألیف می نویسد، مجبور است که بی درنگ بنویسد و بگذرد و برنگردد. برای او هر چه بیشتر یعنی زندگی بهتر. وی ماشین تولید کتاب است و نه خالق اندیشه و ادبیات.

نویسنده‌ای که به حق تألیف چشمداشت ندارد، به کتابش می اندیشد؛ اما نویسنده‌ای که به حق تألیف چشمداشت دارد، به کتاب زندگی اش می اندیشد. برای این، کتاب بهانه است، زندگی مقصود است. بیشتر می نویسد تا بهتر زندگی کند. پس هر نویسنده باید از حداقل معاش برخوردار باشد تا بنویسد، نه اینکه بنویسد تا از حداقل معاش برخوردار شود. نویسنده‌ای که برای حداقل معاش می نویسد، حداکثر تلاش او صرف بیشتر نوشتن می شود و نه بهتر نوشتن.

و در خوبی یک کتاب نیز همین بس که لغزش هایش معدود باشد؛ ولی این، حداقل بهترنویسی است و کف آن.

اما حداکثر بهترنویسی این است که کتابی، از سویی، همه کتاب های پیشین را تحت الشّاع قرار دهد و همه کتاب های بعدی را و امدار خود سازد. چنین کتابی، سرآمد کتاب های پیشین است و از سوی دیگر، مرجع کتاب های پسین. به عبارت دیگر، اگر کسی کتابی بنویسد که همه نویسندگان پیش از خود را به فراموشی کشاند و همه نویسندگان پس از خود را به سختی افکند، چنین نویسنده ای به حداکثر بهترنویسی رسیده است. از چنین افرادی، که هر کاری را به بهترین صورت انجام می دهند، با این تعبیر یاد شده است: «أَنْسَى مَا قَبْلَهُ وَاتَّعَبَ مَا بَعْدَهُ؛ یعنی پیش از خود را به فراموشی کشاند و پس از خود را به رنج افکند».

گذشت که طبق قاعده عکس کم و کیف، جمع بیشترنویسی و بهترنویسی ممکن نیست. این قاعده، استثنا نیز دارد، اما بسیار اندک. به هر حال، می توان افرادی را یافت که این دورا به هم آمیخته و بیشتر-بهرت نویس باشند. اما این نویسنده، هر چه اینک در حافظه خود می کاود، جز یک تن، کسی از معاصران را نمی شناسد که این دورا با یکدیگر جمع کرده باشد.

عبدالاحسین زرین کوب، یکی از آن معدود افرادی است که بیشتر-بهرت نویس است. وی کثرت تحقیق را با کثرت تألیف بیامیخت و مجموعه آثارش، هم پربرگ است و هم پر بار. گذشتگان به این گونه افراد «مُکْتَر مُجِيد» می گفتند. این تعبیر بدین سبب شایع نیست که مصداق آن اندک است.<sup>۳</sup>

غیر از زرین کوب، هر که را به عنوان بهترنویس می شناسیم، بیشترنویس نبود؛ از جمله در میان معاصران، می توان از این عده یاد کرد که کم گوی و گزیده گوی هستند: محمد قزوینی، مجتبی مینوی، عبدالهادی حائری و میر شمس الدین ادیب سلطانی.

اما پرنویسان بسیاریند و در رأس آنها، در ایران معاصر،

۳. جبران خلیل جبران، مادسه و کف، ترجمه محمدصادق اسفندیاری (چاپ اول: قم، انتشارات کلیدر، ۱۳۷۸)، ص ۳۱.

۴. از میان شاعران، درباره سید رضی نیز گفته اند که وی بسیار گفتن و نیکو گفتن را با یکدیگر جمع کرد. بدین رو، او را اشعر طالبین، بلکه اشعر قریش، خوانده اند. ر. ک: سید نور الله شوشتری، مجالس المؤمنین (چاپ سوم: تهران، کتابفروشی اسلامیّه، ۱۳۶۵)، ج ۱، ص ۵۰۴؛ محمد علی مدرس تبریزی، ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیة او اللقب (چاپ چهارم: انتشارات خیام، ۱۳۷۴)، ج ۲، ص ۱۲۲.

آن که برای حق تألیف می نویسد، به پایان تألیفش می اندیشد، یعنی به حقوق مادی خویش؛ اما آن که برای حق تألیف نمی نویسد، به تألیفش می اندیشد، یعنی به حقوق معنوی خواننده. آن با سرعت می نویسد و بیشتر؛ ولی این با دقت می نویسد و بهتر.

حق تألیف، برخی نویسندگان را، به طمع مبلغی پول، به نوشتن آثاری بی ارزش برانگیخته است. اگر حق تألیف نبود، بسیاری از کتاب ها و مقالات موجود، اما مردود، نبود. در عوض، کتاب ها و مقالاتی فراهم می آمد که مقبول بود، بلکه مطلوب. شگفتنا که حق تألیف، نتیجه عکس داده و موجب ضعف تألیف شده است. مشت نویسندگان را پر کرده است، اما مغز خوانندگان را نه. یار شاطر آنان شده است و یار خاطر اینان.

این نویسنده، افرادی بسیار را می شناسد که مقالاتی برای مطبوعات نوشتند و حق تألیف آن را گرفتند و گذشتند و هرگز در پی جمع آوری آنها به صورت کتاب نشدند. دلیلشان این بود که آن مقالات ارزش تجدید چاپ ندارد، و راست می گفتند.

اشتباه نشود، سخن در این نیست که حق تألیف لازم نیست و یا همواره زیانبار بوده است؛ سخن درباره زیان عارضی آن است و مواردی که نتیجه عکس داده است. مقصود اینک عده ای به انگیزه حق تألیف، بیشتر نوشتند و از بهتر نوشتن بازماندند.

با این همه تأکید بر بهترنویسی، لازم می آید که حدود آن را مشخص کنیم. پس یادآور شویم که بهترنویسی، حداقل و حداکثر دارد. حداقل بهترنویسی این است که لغزش های یک اثر معدود باشد و قابل شمارش. به ندرت می توان کتابی را یافت که هیچ اشکالی نداشته باشد. از طرف دیگر، برخی کتاب ها به درازی یک تومار اشکال دارد. میان این دو دسته، کتاب هایی هستند که اشکالات آنها اندک و در لابه لای امتیازاتش گم است. حداقل بهترنویسی یعنی همین. همین که ضعف های کتابی معدود باشد و با دقت معلوم شود، کافی است که آن کتاب را خوب بدانیم.

بشار بن برد ملاکی به دست داده که نیک مرد کیست. با این ملاک، کتاب های خوب را نیز می توان سنجید. وی می گوید: «کیست که همه ویژگی هایش پسندیده باشد / در فضیلت آدمی همین بس که عیب هایش قابل شمارش باشد».

وَمَنْ ذَا الَّذِي تُرْضَى سَجَايَاهُ كُلُّهَا  
كَمَيِّ الْمَرْءِ بَلَاءٌ أَنْ تُعَدَّ مَعَايِبُهُ

آیت الله سید محمد شیرازی و ذبیح الله منصوروی هستند.<sup>۵</sup> مناسب است به کارنامه منصوروی اشاره ای کنیم.

ذبیح الله حکیم الهی دشتی، معروف به ذبیح الله منصوروی (۱۲۷۶-۱۳۶۵)، مترجم و نویسنده عامه پسند، پرنویس ترین شخص در ایران است، و شاید در جهان. وی روزانه شانزده تا هجده ساعت قلم می زد و برای بیست مجله کار می کرد و بیش از چهل سال برای مجله خواندنیها می نوشت. وی در حدود ۱۵۰۰ جلد کتاب ترجمه و تألیف کرد که حجم بعضی از آنها به دوهزار صفحه می رسد. فقط یک قلم از تعداد کتاب هایش، ۴۵۰ جلد است که آنها را به صورت سلسله مقالاتی در روزنامه کوشش منتشر می کرد. به جز کتاب هایی که به نام منصوروی چاپ شده، کتاب های دیگری هست که وی نوشته و به ازای دریافت مبلغی پول، به دیگران فروخته و به نام آنها منتشر شده است.<sup>۶</sup>

منصوروی نود سال زیست و ۶۵ سال عمر نویسندگی او بود؛ از حدود سال ۱۳۰۰ تا هنگام مرگ. بد نیست محاسبه ای کنیم که وی روزانه چند صفحه می نوشت.

اگر تعداد کتاب های منصوروی را ۱۵۰۰ جلد را بشماریم و هر کدام را به طور میانگین، ۲۵۰ صفحه، وی در مجموع ۳۷۵ هزار صفحه نوشت؛ یعنی به اندازه چهل نویسنده معمول و چهل برابر معمول نویسندگان. نیز اگر فرض کنیم که وی در ۶۵ سال عمر نویسندگی، هر ماه و هر هفته و هر روز می نوشت، ۲۳۷۲۵ روز می شود؛ یعنی حاصل ضرب ۶۵ سال در ۳۶۵ روز. حال اگر تعداد صفحات کتاب هایش را در روزهای عمرش تقسیم کنیم، نتیجه این می شود که وی روزانه پانزده صفحه می نوشت، و این یعنی یک مقاله!

منصوروی خود را «میرزا بنویس» و «کارمزد بگیر» می خواند، و درست همین بود. هر که، هر چه می خواست، می نوشت؛ اما نه دقیق و رقیق، که سرسری و سردستی. او به کلمه نمی اندیشید، به جمله هم نمی اندیشید، به بند نیز نمی اندیشید، بلکه به صفحه می اندیشید. کلمه ها را سبک و سنگین نمی کرد، جمله ها را بالا و پایین نمی کرد، بندها را پس و پیش نمی کرد، بلکه یکباره، یک صفحه را پر می کرد و به «صفحه بعد می رفت. از بالا تا پایین صفحه را مسافتی می دانست که زود باید طی کند و به صفحه دیگر برود. به صحت کار و کمال کار نمی اندیشید، بلکه کارش را این می دانست که بیشتر بنویسد و پیشتر برود.

حاصل اینکه وی از ۳۷۵ هزار صفحه، یک صفحه علمی بر جای نگذاشت و به هیچ کتابی از او نمی توان استناد کرد. اگر وی به جای ۱۵۰۰ جلد کتاب، پانزده جلد کتاب تحقیقی می نوشت، به آیندگان می توانستیم گفت که پانزده جلد کتاب نوشته شده است و شما از کتاب شانزدهم آغاز کنید. هر کتابی که وی ترجمه کرده است، باید دوباره ترجمه شود و در هر موضوعی که کتابی نوشته است، باید دوباره نوشته شود. او از شانه دانش هیچ باری برنداشت.

ذبیح الله منصوروی قربانی بسیار نویسی شد. او از میان معاصران، برای دانشگاهیان، الگوی خوبی است که نباید بدو اقتدا کرد. مناسب است مثالی دیگر آورده شود از میان متقدمان، برای حوزویان.

محمد بن سلیمان تنکابنی (۱۲۳۴ یا ۱۲۳۵-۱۳۰۲ ق)، نویسنده کتاب قصص العلماء، از عالمان پرنویسی بود که بسیار نوشتن را فضیلتی بزرگ می شمرد. وی در ضمن شرح حال علامه حلّی و علامه مجلسی، فصلی را به کرامات آن دو اختصاص داده و یکی از کراماتشان را این دانسته است که کسی در کثرت تألیف به آنها نمی رسید. ۷ خود تنکابنی غره و قانع به بسیار نوشتن بود و بسیار می نوشت. وی در ضمن شرح حال خود، که

۵. آیت الله شیرازی از مراجع تقلید معاصر است و کتاب های بسیاری در موضوعات متعددی نوشته است. مجموعه آثار وی را ۸۱۳ جلد شمرده اند که اغلب آنها به چاپ رسیده است. فقط یک جلد کتاب او، به نام موسوعة الفقه، مشتمل بر ۱۲۵ جلد است و در شصت هزار صفحه. برخی دیگر از آثارش عبارت است از: وسائل الشیعه و مستدرکاتها (۴۰ جلد)، تقریب القرآن الی الادهان (۳۰ جلد)، الوصائل الی الوسائل (۲۰ جلد)، ایصال الطالب الی المکاسب (۱۶ جلد)، تسهیل القرآن (۱۰ جلد)، الوصول الی کفایة الاصول (۵ جلد). ر. ک: نگرشی به زندگی حضرت آیت الله العظمی شیرازی (بدون مشخصات کتاب شناختی)، ص ۱۸۰-۱۹۴.

۶. ر. ک: اسماعیل جمشیدی، دیدار با ذبیح الله منصوروی (چاپ دوم: انتشارات ارین کار، ۱۳۶۹). گفتنی است درباره نام خانوادگی منصوروی (دشتی یا رشتی)، و تاریخ تولدش (۱۲۷۶ یا ۱۲۷۴ و ...)، اختلاف است. مستند ما درباره تعداد کتاب هایش، که برخی احتمال گزافه گویی داده اند، مصاحبه ای است با منصوروی که سیزده سال پیش از مرگش گفته بود بیش از ۱۴۰۰ جلد کتاب ترجمه و تألیف کرده است. این مصاحبه در همان زمان منتشر شده بود و در کتاب فوق نیز آمده است. منصوروی پس از این مصاحبه نیز همواره می نوشت و دور نیست که در این سیزده سال، صد جلد کتاب نوشته باشد.

۷. ر. ک: محمد تنکابنی، قصص العلماء، به کوشش محمد رضا بزرگر خالقی و عفت کرباسی (چاپ اول: تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳)، ص ۲۵۶-۲۵۷ و ۴۶۶-۴۴۷.



رشته، یک کتاب جامع و مانع در همان رشته می‌نوشت. آن کتاب‌های پراکنده، پراکنده و فراموش شدند؛ حال این که اگر به یک کتاب جامع و کامل بسنده می‌شد، بس بود؛ بس بود که دست به دست بگردد و بماند.

تنکابنی یک مثال است از دانشورانی بسیار. در میان آثار دانشوران، کتاب‌هایی هست که مهم نیست و اگر آنها را نمی‌نوشتند، چیزی از مقام علمی آنان کاسته نمی‌شد. مضافاً اینکه با اشتغال به این آثار، از تمرکز در آثار مهمشان باز ماندند.

اغلب نویسندگان بزرگ چند اثر مهم و مفید دارند که می‌توان آنها را «کتاب‌های مادر» خواند. تعدادی بیشتر کتاب‌های متوسط دارند که مهم نیستند، ولی مفید هستند. این آثار را می‌توان «فرزندان مشروع» خواند. تعدادی نیز کتاب دارند که نه چندان مهم هستند و نه مفید. این آثار را باید «فرزندان نامشروع» نامید که نه تنها موجب افتخار نیستند، بلکه باعث سرافکنندگی هستند. فرزندان نامشروع، مولود شهوترانی علمی نویسندگان هستند. اگر زمانی را که نویسندگان صرف این آثار کردند، در بازنویسی آثار متوسط صرف می‌کردند، از آنها کتاب‌هایی مادر می‌ساختند. الهام بخش نویسنده در نگارش این مقاله، یک آیه و یک حدیث بود. سخن را با این دو، به پایان می‌آوریم. در سورهٔ ملک، آیهٔ ۲، آمده است: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»<sup>۱۱</sup> یعنی خداوند مرگ و زندگی را بیافرید تا شما را بیازماید که کدام یک کاری بهتر می‌کنید.

از امام صادق (ع) دربارهٔ آیهٔ مزبور روایت شده است: «لَيْسَ يَعْنِي أَكْثَرَ عَمَلًا وَ لَكِنْ أَصَوَّبُكُمْ عَمَلًا»<sup>۱۲</sup> یعنی مقصود، عمل بیشتر نیست، بلکه عمل بهتر است».

آری، مهم نه کمیت، که کیفیت است و نه عدد، که معدود است، و نه بیشتر، که بهتر است. آن که بیشتر می‌نویسد، بیشتر نیست؛ آن که بهتر می‌نویسد، بیشتر است. پس در نویسندگی باید کلمه چکانی کرد؛ یعنی با قطره چکان نوشت. قطره به قطره؛ یعنی کلمه به کلمه.



۸. همان، ص ۹۵-۱۰۴.

۹. همان، ص ۶۱۵ و ۶۱۷.

۱۰. همان، ص بیست و سه.

۱۱. نیز بنگرید به سورهٔ کهف، آیهٔ ۷ و ۳۰؛ سورهٔ هود، آیهٔ ۷.

۱۲. محمد بن یعقوب کلینی، الاصول من الکافی (تهران، المكتبة الاسلامیة، ۱۳۸۸)، ج ۲، ص ۱۳.

آن را دوازده سال پیش از مرگش نوشت، فهرستی از عنوان آثارش به دست داده است. فقط این فهرست نزدیک به ده صفحه است و مشتمل بر حدود دویست عنوان کتاب و رساله.<sup>۸</sup> تنکابنی در هر علمی (از جمله ادبیات، ریاضیات، تاریخ، رجال، کلام، فقه، اصول، تفسیر و حدیث)، چند کتاب نوشت.

از برخی آثار او که چاپ شده، استقبال نشده است. برخی آثارش نیز چاپ نشده است و اگر هم چاپ شود، متروک می‌شود. بعید است کاروان کتاب، که کتاب‌ها را گلچین می‌کند و به نسل‌های آینده می‌دهد، کتابی از او گلچین کند، به جز یک جلد کتاب قصص العلماء.

قصص العلماء دستاورد پنجاه سال خوانده‌ها و شنیده‌های تنکابنی است که وی آنها را، که مورچه وار اندوخته بود، به سرعت آهو به رشته نوشته کشید. روشن تر بگویم که این کتاب در کمتر از سه ماه نوشته شد؛ اما سه ماه با پشتوانهٔ پنجاه سال.<sup>۹</sup> در اهمیت این کتاب همین بس که برخی اطلاعات آن منحصر به فرد است و اگر تنکابنی آنها را نمی‌نوشت، در سینهٔ تاریخ دفن می‌شد. مضافاً اینکه از منابع ادوارد براون در تاریخ ادبیات ایران است و محمد علی جمالزاده نیز چکیده‌ای از آن، ذیل عنوان قصهٔ قصه‌ها، فراهم آورده است.<sup>۱۰</sup> شاهد دیگر، بر مهم بودن این کتاب و مهم نبودن کتاب‌های دیگر تنکابنی، این است که قصص العلماء بارها چاپ و از آن استقبال شده، ولی آثار دیگرش یا مخطوط مانده است و یا متروک. با وجود آنچه گفتیم، باید بگوییم دروغا ...

دروغا که تنکابنی ده‌ها کتاب دیگر نوشت، اما قصص العلماء را بهتر از این نوشت. کاش او نه سه ماه، بلکه سه سال صرف این کتاب می‌کرد. اگر عمری را که تنکابنی صرف آن همه کتاب‌لنگه به لنگه کرد، در کتاب قصص العلماء صرف می‌کرد، کتابی می‌شد بسیار بهتر از آنچه هست. تنکابنی با پرنویسی، مانند همهٔ پرنویسان، توان خود را پراکنده ساخت و از آن، چنان که باید، استفاده نکرد. کسی انتظار نداشت او در هر رشته‌ای، حتی علوم غریبه، چند کتاب، بلکه کتاب‌ها، بنویسد. انتظار جامعه از تنکابنی، و خاندان او، این است که معدودی کتاب، و البته ارزنده و استوار، بنویسد. نه مگر یک دسته گل، بهتر است از خرمنی هیزم؟

تنکابنی به جز نگارش ده‌ها کتاب پراکنده، در تفسیر قرآن ده کتاب، دربارهٔ امام حسین ده کتاب، در صرف و نحو بیست کتاب، در اصول فقه بیست کتاب، و در فقه چهل کتاب نوشت؛ اما بهتر این بود که وی به جای این همه کتاب‌لنگه به لنگه در هر

